

تزئین و جنایت*

آدولف هِس

سعید حقیر

آدولف هِس (متولد ۱۸۷۰ در بروِن اتریش، و متوفی سال ۱۹۳۳ در وین) پس از طی سه سال اقامت در ایالات متحده (۱۸۹۶-۱۸۹۳) پیامی از لوئیس اچ. سالیوان با خود به وین آورد، [یا این مضمون] که صلاح است ما [اتریشی‌ها] برای مدتی تزئین را کنار گذاشته و نیروی خود را تماماً بر ساختمان‌هایی متمرکز کنیم که تنها دلیل زیبایی‌شان متانت و جدیت آنهاست. به این ترتیب، هِس به کامل کردن و خالص کردن سبک زیباشناسانه رادیکال خود پرداخت و با هنر نو و مکتب ورکوند سرسختانه دشمنی کرد: «در ورکوند آلمان سعی می‌کنند سبکی برای عصر ما اختراع کنند، و این کاری عبث است زیرا سبک زمان خود را در اختیار داریم.»

جنین انسان تمام مراحل تکوینی رشد یک حیوان را، در درون بدن مادر طی می‌کند. احساسات انسان در زمان تولد با احساسات نوزاد یک حیوان برابر است. او در دوران طفولیت تمامی سیر تکوین تاریخ بشریت را پشت سر می‌گذارد. در دوسالگی مانند یک «پاپوآ» و در چهارسالگی به سان یک «ژرمن» می‌بیند، در شش سالگی مانند «سقراط» و در هشت سالگی همچون «ولتر» می‌نگرد. وقتی که هشت ساله شد، رنگ بنفش — رنگی که در قرن هیجدهم کشف شد — به خودآگاه او را وارد می‌شود. زیرا پیش از قرن هیجدهم بنفشه‌ها را آبی و حلزون‌های بنفش را قرمز می‌خواندند. فیزیکی‌دان امروزی در طیفی از خورشید رنگ‌هایی را نشان می‌دهد که پیش از این نامی نداشته و وظیفه نام‌گذاری آنها به عهده نسل‌های بعدی گذاشته شده بود.

کودک اخلاقیات ندارد — همچون یک پاپوآ. پاپوآ دشمن خود را از هم می‌دَرَد و می‌خورد ولی او جنایت‌کار نیست. اما اگر انسان امروزی کسی را ریز ریز کند و بخورد یک جنایت‌کار، یا یک انسان بی‌اصلیت (دیژنره)

است. پاپوآ پوستش را خال‌کوبی می‌کند، و نیز قایقش را، پارویش را و تقریباً هر چیزی که در دسترس اوست خال‌کوبی می‌کند ولی جنایت‌کار نیست. اما انسان امروزی که خود را خال‌کوبی می‌کند یک جنایت‌کار، یا انسانی بی‌اصلیت (دژنره) است. در برخی زندان‌ها هشتاد درصد زندانیان خال‌کوبی دارند. افرادی که خال‌کوبی دارند و زندانی نیستند جنایت‌کارانی بالقوه و نهفته، یا اشرافی دژنره‌اند؛ و اگر انسان خال‌کوبی شده‌ای در آزادی بمیرد در واقع چندسال قبل از ارتکاب به یک جنایت مرده است.

آن قریحه و فشاری که [در انسان می‌خواست] تمام اشیاء و صورت‌هایی را که در دسترس اوست تزئین کند، منشاء پیدایش هنر شد. خال‌کوبی در واقع نوعی لال‌بازی در بیان هنری است. اولین اثر هنری، اولین کار هنرمند که برای رها کردن قریحه و فشار از حد فزونش روی دیوار کشیده است یک خط افقی است؛ زنی است که دراز کشیده و خطی عمودی. مردی که این اثر را خلق کرد، تحت فشار همان قریحه‌ای بود که بتهوون احساس می‌کرد. او در همان فضایی سیر می‌کرد که بتهوون در آن سمفونی نهم را خلق کرد.

اما انسان عصر ما که تحت فشار قریحه‌اش دیوارها را با برخی نمادهای غیراخلاقی نقاشی می‌کند، جنایت‌کار یا انسانی بی‌اصلیت (دژنره) است. بدیهی است که این چنین تظاهرات دژنره‌ای در مراکز فساد بیشتر خود را به انسان تحمیل می‌کند. آدمی می‌تواند فرهنگ یک سرزمین را با توجه به تعدد تصاویر آنچنانی روی دیوارهای توالت‌های عمومی بسنجد.

برای کودک این یک عارضه طبیعی است. خط خطی کردن روی دیوار با نمادهای نااخلاقی اولین ابراز هنری اوست. ولی چیزی که برای یک پاپوآ یا یک کودک طبیعی به نظر می‌رسد برای انسان مدرن اصلیت‌زدایی (دژنراسیون) محسوب می‌شود. من به این نتیجه رسیده و آنرا به دنیا تقدیم کردم:

«تکامل فرهنگی با میزان دور شدن از تزئینات اجسام مصرفی نسبت مستقیم دارد.»

گمان می‌بردم که به این وسیله شور و شوقی در میان مردم ایجاد خواهم کرد ولی [متأسفانه] قدرش را ندانستند. مردم ناراحت شدند و سر در گریبان فرو بردند. آنچه که ناراحت‌شان کرده بود، آگاهی از این بود که یک تزئین جدید خلق نشده و به ایشان ارائه نگردیده است. [و می‌پرسیدند] آیا فقط ما انسان‌های قرن نوزدهمی، قادر به انجام کاری که هر سیاه‌برزنگی، یا تمام مردم اعصار قبل قادر به انجامش بودند، نیستیم؟ آنها آثار بی‌تزئینی را که در طی هزاران سال گذشته شکل گرفته‌اند فراموش و انکار می‌کنند، [و می‌گویند] ما در زمان «کارونژها» میز درودگری نداشته‌ایم. ولی [در عوض] هر خنزر و پنزری را که کوچک‌ترین تزئینی شده باشد جمع‌آوری و گردگیری کرده و در قصرهای باشکوه به نمایش می‌گذارند. سپس غمگین به دور ویتترین‌ها می‌چرخند و به بی‌عرضگی خود غبطه می‌خورند و به خود می‌گویند که چرا دوزان ما نباید سبکی برای خود داشته باشد؟ در حقیقت منظور ایشان از سبک، [همان] تزئین است. اکنون می‌گویم:

«گریه نکنید، ببینید که این عظمت زمان ماست که قادر به ایجاد تزئینی جدید نیست. ما بر تزئین فائق آمده و به زمان بدون تزئین نفوذ کرده‌ایم. ببینید، سپیده‌دم نزدیک است. به‌زودی خیابان‌های شهرها مانند دیوارهای بلند سپید می‌درخشند. همچون پایتخت افلاک (مرکز کائنات)؛ آری در آنجاست که آرزوها برآورده می‌شود.»

لیکن بدان‌دیشانی هستند که نمی‌توانند این را تحمل کنند. آنها می‌خواهند دوباره انسانیت در [سیطره] و اسارت تزئین سر خم کند. آدمیان به مرحله‌ای رسیده‌اند که تزئین در ایشان احساس لذتی مضاعف نکند و

به قدر کافی رشد یافته‌اند که یک چهره خال‌کوبی شده، مانند یک پاپوآ، نه تنها احساس زیبایی مضاعفی در ایشان ایجاد نکند بلکه آن را کاهش دهد. آنها به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اند که لذت [داشتن] یک جعبه سیگار صاف و صیقلی را احساس کنند و به جای آن جعبه سیگاری تزیین شده با همان قیمت را نخرند. آنان سرخوش بودند، که در لباس‌های مخمل قرمز با حاشیه‌های طلایی همچون میمون‌های معرکه‌گیری نمی‌چرخند. و من اظهار داشتم: ببینید! اتاقی که در آن گوته مرد، باشکوه‌تر از تمامی قصرهای باشکوه رنسانسی است. یک مبل ساده زیباتر از تمامی [مبل‌های] حکاکی شده موجود در موزه‌هاست. کلام گوته [نیز] زیباتر از تمامی لفاظی‌های چوپانان شاعر است.

این جملات را آن جماعت بداندیش با بی‌میلی [تمام] شنیدند، و سیستم که جلوگیری از رشد فرهنگی مردم وظیفه اوست! مسئولیت رشد و احیای تزیین را در دستور کار خود قرار داد. وای بر دولتی که تحولاتش را درباریان شکل دهند. چندی پیش در موزه هنری وین غرفه‌ای به چشم می‌خورد که نام آن «تور ماهیگیری ثروتمندان» بود. پس از چندی گُمدهایی [به نمایش گذاشته شد] که نام «پرنسس نفرین شده» - و عناوینی از این دست - را به خود گرفت که مربوط به تزییناتی می‌شد که بر این مبل‌های بیچاره انباشته شده بود. دولت اتریش وظیفه خود را چنان جدی گرفت که متعهد شد «پاپوش» سربازان مرز اتریش و مجارستان حفظ شود. این دولت، هر فرد با فرهنگ بیست‌ساله‌ای را مجبور می‌کند که سه سال تمام به جای کفش‌های کارآمد، این پاپوش‌ها را بپوشد. و سپس هر دولتی این پیش‌فرض را برای خود خواهد داشت که بر ملتی با سطح فرهنگ پایین‌تر، آسان‌تر می‌توان حکومت کرد.

بلی، اکنون اپیدمی تزیین توسط دولت پذیرفته شده و بودجه آن توسط خزانه تأمین می‌شود. اما من به‌شخصه در این عملکرد نوعی پسرفت می‌بینم. من این بهانه را که: «تزیین منجر به شادی مضاعف یک انسان با فرهنگ می‌شود» نمی‌پذیرم. به‌ویژه آن‌که برای آن شرطی هم می‌گذارند. مثلاً می‌گویند: «مشروط بر آن که تزیین زیبا باشد...». برای من و تمام انسان‌های با فرهنگ، تزیین منجر به شادی مضاعف نمی‌شود. وقتی که می‌خواهم یک قطعه کیک فلفلی بخورم، قطعه‌ای را برای خود انتخاب می‌کنم که از همه صاف و ساده‌تر است، نه قطعه‌ای به شکل قلب یا بچه قنடاق شده و یا سوارکار، که بیش از حد نقش‌ونگار دارد.

انسان قرن پانزدهمی قادر به ادراک من نیست. اما تمامی انسان‌های امروزی مرا درک می‌کنند. هوادار تزیین بر این باور است که قریحه من همانند سادگی یک «مرتاض»^۱ است. خیر، جناب استاد محترم مدرسه هنر، من ریاضت نمی‌کشم بلکه این را بیشتر می‌پسندم. تمامی آن سفره‌های رنگارنگ زیتنی سده‌های گذشته که به وسیله تزیینات سعی در لذیذ نشان دادن گوشت طاووس و قرقاول و شاه‌میگو (خرچنگ) داشته‌اند، در من تأثیری معکوس دارد. وقتی به نمایشگاه خوراکی‌های تزیین شده می‌روم و به این فکر می‌کنم که بایستی لاشه این حیوانات تزیین شده را بخورم، احساس مشمئزکننده‌ای به من دست می‌دهد. من شخصاً گوشت گوساله را برای خوردن ترجیح می‌دهم.

با وجود تمام ضررهای بزرگ و نابودکننده‌ای که احیای تزیین در تکامل فرایند زیبایی ایجاد کرده است، می‌توان دل خوش داشت که احدی، حتی هیچ دولتی، نمی‌تواند مانع سیر تکاملی انسان شود، و فقط می‌تواند آن را به تأخیر اندازد. ما می‌توانیم صبر کنیم، ولی این یک جنایت در حق اقتصاد ملی است. چرا که نیروی

انسانی و مواد اولیه بسیاری را به نابودی می‌کشاند و این زیان‌ها را زمان مجدداً نمی‌تواند تعدیل کند. این عناصر مرتجع باعث کندشدن سرعت تکامل فرهنگ می‌شوند. شاید من در سال ۱۹۰۸ زندگی می‌کنم، ولی همسایه من در سال ۱۹۰۰ و آن دیگری در سال ۱۸۸۰. این برای یک دولت بداقبالی است که انسان‌های یک تمدن در یک چنین طیف زمانی گسترده‌ای زندگی می‌کنند. کشاورز اهل کالس هنوز در قرن دوازده زندگی می‌کند.

در دار و دسته‌های خیابانی و در کارناوال‌ها عده‌ای عقب‌تر از همه به دنبال قافله در حرکت‌اند. این گروه در مهاجرت‌های بزرگ به عقب مانده‌ها معروف‌اند. کشوری سعادت‌مند است که از این عناصر مفسد و عقب مانده کمتر داشته باشد. خوشا به حال آمریکا، در شهرهای ما (در اتریش) انسان‌های غیر مدرن و عقب افتاده‌ای از قرن هیجدهم زندگی می‌کنند که از تصویری با سایه بنفش متنفرند، چرا که ایشان هنوز رنگ بنفش را نمی‌توانند ببینند. برای آنها قرقاولی لذیذتر است که آشپز یک روز کامل روی آن کار کند و قوطی سیگاری برایشان خوشایندتر است که نقوشی رنسانسی داشته باشد - نه یک قوطی صاف و ساده. اکنون وضعیت در روستاها چگونه است؟ لباس‌ها و وسایل خانه روستایی تا حد زیادی متعلق به قرون گذشته است - یک روستایی که مسیحی معتقدی نیست، او هنوز بی دین است.

این عقب افتاده‌ها تکامل فرهنگی ملت‌ها و انسان‌ها را کند می‌کنند، زیرا نه تنها تزئین توسط جنایت‌کاران به وجود می‌آید، بلکه از این طریق موجب ایجاد جنایت نیز می‌شود، و آن صدمه زدن به ذخایر ملی و تکامل فرهنگی انسان‌هاست. وقتی که دو نفر در کنار هم زندگی می‌کنند و نیازها و توقعات و درآمد مشابهی دارند ولی به فرهنگ‌های متفاوتی متعلق‌اند، می‌توان نتایج ذیل را در حیطه اقتصاد ملی به دست آورد:

انسان قرن بیستم همواره ثروتمندتر می‌شود و انسان قرن هیجدهم همواره فقیرتر. من تصور می‌کنم که هر دو برای امیال‌شان زندگی می‌کنند. انسان قرن بیستمی می‌تواند نیازهای خود را با سرمایه‌ای بسیار کمتر ارضا کند، و لذا می‌تواند پس اندازی داشته باشد. سبزی مورد علاقه او تنها در آب و کمی روغن پخته شده است. ولی آن دیگری زمانی سبزی به مزاجش خوش می‌آید که عسل و دانه‌های روغنی نیز به آن اضافه شده باشد و ساعت‌ها وقت صرف پختن آن شده باشد. بشقاب‌های تزئین شده بسیار گران‌اند در حالی که بشقاب‌های سفید و ساده ارزان‌اند و غذا در آن برای انسان‌های امروزی خوشمزه‌تر است. یکی پس انداز می‌کند و دیگری قرض بالا می‌آورد. این مسئله برای تمامی ملت‌ها صادق است. وای اگر ملتی در سیر تکامل فرهنگی خود عقب بماند. انگلیسی‌ها ثروتمندتر می‌شوند و ما [اتریشی‌ها] فقیرتر. اگر این ملت‌ها به عارضه تزئین نیز دچار شوند، این زیان‌ها بسیار بیشتر خواهد بود. از آنجا که تزئین دیگر تولید طبیعی فرهنگ ما نیست، لذا تزئین مقوله‌ای عقب مانده یا تظاهری دژنره را به تصویر می‌کشد. بنابراین کار تزئین‌کننده مالیاتی ندارد. همگان با روابط دوشغلی‌هایی مانند حکاکان و خراطان، و با قیمت‌های نازلی که به زنان بافنده و توریاف‌ها پرداخت می‌شود آشنا هستند. تزئین‌گر می‌بایست بیست ساعت کار کند تا درآمدی معادل هشت ساعت کار کارگر مدرن داشته باشد. قاعدتاً تزئین بایستی منجر به مالیات بستن به یک محصول شود، حال آن‌که به نظر می‌رسد یک شیء تزئین شده در مقایسه با یک شیء ساده و خالص با بهای مواد اولیه مشابه و نیروی کاری سه برابر به نصف قیمت عرضه می‌شود.

عدم تزیین باعث کوتاه شدن مدت زمان کار روی محصول و افزایش درآمد می شود. حکاک چینی شانزده ساعت کار می کند، در حالی که کارگر آمریکایی هشت ساعت. وقتی من بهای یک قوطی ساده و یک قوطی تزیین شده را به یک اندازه پردازم تفاوت آن متعلق به زمان کار کارگرها خواهد بود. و اگر هیچ گونه تزیینی وجود نداشته باشد - حالتی که شاید هزاران سال دیگر پیش بیاید - فقط لازم است به جای روزی هشت ساعت، آدم روزی چهار ساعت کار کند. لذا نیمی از کار امروزه نیز برای تزیین صرف می شود. کار انجام شده برای تزیین انرژی تلف شده است و از این راه باعث از بین رفتن سلامت می شود. همواره چنین بوده است. امروزه نیز تزیین به معنای حیف و میل اولیه است، و هر دو اینها یعنی تلف شدن سرمایه.

از آنجا که تزیین دیگر به شکلی ارگانیک با فرهنگ ما سروکار ندارد، لذا بیانگر فرهنگ ما نیست. تزیینی که امروزه خلق می شود هیچ رابطه ای با ما ندارد، اصلاً هیچ رابطه انسانی و هیچ تناسبی با نظم جهان ندارد. تزیین نمی تواند کمکی به توسعه کند. چه اتفاقی با تزیینات «اتواکمان» و یا «فان در فلد» افتاد. هنرمند همواره و با تمام توان خود در صدر بشریت قرار دارد. اما تزیین گر مدرن یک دنباله رو عقب مانده، یا یک پدیده آسیب شناسانه است. محصولاتش پس از سه سال توسط خودش انکار می شود. این تولیدات بلافاصله برای انسان های متمدن، و بعد از چند سال برای سایرین غیر قابل تحمل می شوند.

امروزه کارهای آقای «اتواکمان» کجا هستند؟ و کارهای آقای «البریش»^۲ بعد از ده سال کجا خواهد بود؟ تزیین مدرن بی بته و بی فرزند است. گذشته ای نداشته و آینده ای نیز نخواهد داشت. تزیین برای انسان های غیر متمدن کتاب اسرار آمیزی است که با خوشحالی استقبال شده و بعد از زمان کوتاهی انکار می شود. امروزه انسان از هر زمان دیگری سالم تر است و تنها عده معدودی بیمارند. این عده قلیل به کارگران زور می گویند، به افرادی که آن قدر سالم اند که دیگر نمی توانند تزیینی خلق کنند. این عده معدود آدمیان را مجبور می کنند که تزیین های انتزاعی ایشان را با مصالح متنوع اجرا کنند.

نوسان حاکم بر فرم تزیینات باعث بی ارزشی سریع این محصولات می شود. زمان کار کارگرها و مواد اولیه صرف شده بر روی اینها، سرمایه هایی هستند که به هدر می روند. من شخصاً ادعا می کنم: «فرم یک شیء تا زمانی دوام می آورد - تا زمانی قابل تحمل است - که بتواند از لحاظ فیزیکی خود را سرپا نگه دارد».

با این توصیف قصد دارم توضیح دهم که فرم یک کت و شلوار بیشتر عوض می شود تا یک لباس پوست گران بها. آرایش فقط برای یک شب است و فرم آن سریع تر از فرم یک میز تحریر عوض می شود. وای اگر به دلیل غیر قابل تحمل شدن یک فرم قدیمی، مردی میز تحریرش را به سرعت لوازم آرایش عوض کند. چرا که او در واقع پول میز تحریر را باخته است. این قضیه برای تزیین کنندگان کاملاً آشناست. و تزیین کنندگان اتریشی سعی دارند که برای جبران این کاستی بهترین حالت ممکن را به دست آورند. ایشان می گویند: ترکیب بندی یک محصول مصرفی پس از طی ده سال غیر قابل تحمل می شود، بنابراین مجبورند هر ده سال ترکیب بندی آن را دوباره عوض کنند.

پس بهتر است [با این استدلال] وقتی چیزی را بخریم که مستعمل شده باشد! [لابد] صنعت این را می طلبد! با این نوسانات [و با این ترفند] میلیون ها انسان به کار گمارده می شوند! چنین به نظر می رسد که این مقوله رمز اقتصاد ملی اتریش است! به هنگام آتش سوزی بارها آدم می شوند که: خدا را شکر حالا دوباره افراد کاری برای

انجام دادن دارند! [اگر این نظر درست است که] من یک راه حل خوب سراغ دارم: آدم یک شهر یا یک امپراطوری را آتش بزند، آنگاه همه در پول و رفاه غوطه‌ور خواهند شد!!

آدمیزاد مبل‌هایی می‌سازد که بعد از سه سال آتششان بزند! مبل‌هایی می‌سازد که بعد از چهار سال بتوان آنها را دوباره ذوب کرد! چرا که حتی در حراجی‌ها هم مبلغ‌شان به یک دهم میزان کار و مواد اولیه مصرف شده روی آنها نمی‌رسد. و [با این حساب حتماً] ما ثروتمندتر و ثروتمندتر می‌شویم!! این ضرر و زیان نه فقط مربوط به مصرف‌کننده، که خصوصاً متوجه تولیدکننده‌هاست.

امروزه تزئین کردن اشیایی که در سیر تکوینی خود توانسته‌اند از تزئین مبرا بمانند، اسراف نیروی کار و حیف و میل مواد اولیه است. اگر دوام زیبایی‌شناسانه اشیاء به اندازه دوام فیزیکی آنها بود، آن وقت مصرف‌کننده می‌توانست بهایی برای آنها تعیین کند که به کارگر امکان دهد تا پول بیشتری به دست آورده و زمان کمتری را کار کند. من شخصاً برای شیشی که مطمئنم از آن حداکثر استفاده را می‌توانم بکنم با کمال میل چهار برابر بیشتر از ارزش فرم و مواد اولیه‌اش پرداخت می‌کنم، و نیز به راحتی برای چکمه‌های خود چهل کرون پرداخت می‌کنم - هر چند در مغازه‌ای دیگر چکمه‌های دیگری با ده کرون هم پیدا شود. اما در این اصناف، که از زورگویی تزئین‌گر رنج می‌برند، خوبی و بدی کار ارزیابی نمی‌شود. این کار است که رنج می‌برد چرا که کسی ارزش واقعی آن را نمی‌پردازد. چه بهتر، زیرا اجسام تزئین شده فقط در بنجل‌ترین فرم تولیدشان قابل تحمل‌اند. من شخصاً از روی خرمن آتشی راحت‌تر می‌پریم که بدانم چیزهای بی ارزش آتش زده شده‌اند. به من، زمانی در جشن^۳ خانه هنر وین خوش می‌گذرد که بدانم بساط جشنی که چندروزه بر پا شده یک‌روزه جمع می‌شود. اما [کارهایی از قبیل] پرتاب سکه‌های طلا به جای سنگ، آتش زدن یک سیگار با اسکناس، یا نرم کردن و خوردن مروارید بسیار زشت به نظر می‌رسد.

فی الواقع اجسام تزئین شده زمانی حقیقتاً غیرزیباشناسانه‌اند که از بهترین مواد و بیشترین ظرافت و دقت و با صرف زمان زیادی ساخته شده باشند. اعتراف می‌کنم که خواستار یک کار کیفی بالا هستم ولی قطعاً نه برای همه چیز.

انسان امروزی که به عنوان نشانه‌ای از توانایی‌های هنری خود در قرون گذشته تزئین را مقدس می‌پندارد، زحمات طاقت‌فرسا و بیمارگونه تزئینات امروزی را فوراً درک می‌کند. کسی که در حد فرهنگ امروز زندگی می‌کند قادر به ایجاد هیچ‌گونه تزئینی نیست. در صورتی که در بین فرهنگ‌ها و ملل و اقوامی که به این حد نرسیده‌اند وضع متفاوت است.

من اشراف را آدم‌هایی می‌دانم در صدر دیگران قرار دارند ولی از فقر و تنگدستی زیردستان‌شان کم‌ترین درک را دارند. آن مرد روستایی که نقوش را در یک ضرب‌آهنگ خاص بر تاروپود فرش و پارچه می‌زند و [آن نقوش] تنها پس از اتمام کارش قابل رؤیت خواهد بود، آن کسی که قالی می‌بافد، آن زن کشاورز اسلواک که مشغول سوزن‌دوزی است، و پیرزنی که نقش‌های قشنگی را با منجوق و ابریشم تکه‌دوزی می‌کند، با هم تفاهمی تمام دارند. اشراف می‌گذارند که آنها به کارشان ادامه دهند و ساعت‌های کار برایشان ساعات مقدسی جلوه کند. اما یک انقلابی در مقابل چنین جریانی خواهد گفت که این یک کار عبث است - همان‌طور که شمایل را از مقابل پیرزن برداشت. اما اشراف بی اعتقاد نیز در مقابل کلیسا کلاه خود را به علامت احترام

برمی‌دارند. کفش‌های من بیش از حد با تکه‌دوزی و بخیه‌دوزی و نقش‌ونگار تزیین شده‌اند. کاری که کفاش انجام داده و بابت آن حق‌الزحمه‌ای درخور دریافت نکرده است. من پیش او می‌روم و می‌گویم که [علی‌رغم این‌که] برای یک جفت کفش سی‌کرون می‌خواهید ولی من به شما چهل‌کرون می‌دهم. و به این طریق او را به عرش اعلا می‌برم. و او با مواد اولیه مناسب و کار [بسیار عالی‌اش] که حتی با حسن نیت [فوق‌العاده‌اش] قابل مقایسه نیست پاداش مرا می‌دهد. او خود را خوشبخت احساس می‌کند و این خوشبختی به ندرت به سراغ او می‌آید. در اینجا مردی در مقابل او ایستاده که درکش می‌کند و کار او را تحسین می‌کند و شکی در مورد صداقت او ندارد. در فکرش کفش‌های آماده را می‌بیند او می‌داند که در حال حاضر بهترین چرم را کجا می‌توان پیدا کرد و می‌داند که به کدام کارگر این کار را بسپارد. و تا آن اندازه که برای یک کفش شیک جا دارد از همان بخیه‌دوزی‌ها و شیارها بر روی کفش‌ها حک خواهد کرد. اما وقتی من جمله را با این شرط ادامه می‌دهم که کفش بایستی صد در صد صاف و ساده باشد، او را [از عرش اعلا] به قعر سفلی پرت می‌کنم، هرچند که او کار کمتری باید بکند ولی من تمامی خوشحالی او را [با گفتن این حرف] از او گرفته‌ام.

من به اشراف اعلام می‌کنم که به خاطر شادی انسان‌ها تزیین را بر روی جسم خود تحمل می‌کنم. شادی آنها اکنون باعث شادی من می‌شود. من تزیین یک روستایی ایرانی و آن کشاورز اسلواک را و تزیین کفاش خودم را تحمل می‌کنم چرا که ایشان وسیله دیگری برای رسیدن به نقطه اوج وجودشان ندارند. اما ما به هنری که خود را از نقش و تزیین جدا کرده است رسیده‌ایم. ما بعد از مشقت روزانه به سوی بتهوون یا تریستان جلب می‌شویم. ولی کفاش بیچاره من قادر به چنین کاری نیست. من اجازه ندارم دل‌خوشی او را ازش بگیرم، چرا که چیزی برای جایگزین کردن آن ندارم. اما کسی که سمفونی نهم را گوش می‌دهد و سپس به گوشه‌ای می‌خزد تا نقشی را بکشد یا یک کلاهبردار است، یا یک انسان دژنره.

عدم وجود تزیین هنرهای دیگر را در حد غیرقابل‌تصور اعتلا داده است. سمفونی‌های بتهوون هرگز نمی‌توانسته توسط مردی که در لباس‌های فاخر ابریشمی و مخملی زندگی کرده است نوشته شود. آن‌که امروز با شنل مخملی راه می‌رود یک هنرمند نیست، بلکه یک سیاه‌باز است یا یک ماله‌کش.

ما متشخص‌تر و ظریف‌تر شده‌ایم. گله‌داران مجبور بودند خود را با رنگ‌های مختلفی متمایز کنند. [حال آن‌که] لباس برای انسان مدرن تنها یک پوشش است. شخصیت او دارای چنان قدرتی است که نیاز به نشان دادن آن توسط لباس ندارد. عدم تزیین نشانه‌ای از قدرت روحی است. انسان مدرن تزیینات فرهنگ‌های ماقبل و غریبه را بسته به میل خود مورد استفاده قرار می‌دهد، اما قدرت خلاقه خود را بر روی مسائل دیگری متمرکز می‌کند.

خیال، تجسس، واقعیت

رفتی می‌گویم فردی - خردسال یا بزرگسال - قوه خیال‌پردازی خوبی دارد، منظور این است که ذهن آن

پی‌نوشت‌ها قابلیت به تصویر کشیدن اشیاء یا موقعیت‌هایی است که پیشتر وجود نداشته‌اند. فکر کردن به

متن حاضر به عنوان یک سند تاریخی جنجال برانگیز و یکی از کلاسیک‌ترین متون تاریخ هنر و معماری معاصر است که در طی مدت مطالعاتم در رشته معماری مرتباً به آن ارجاع داده می‌شد. ولی هیچگاه نتوانستم ترجمه کامل آن را بیابم،

تا آن‌که به لطف استاد گرامی ام جناب آقای دکتر جهان‌شاه پاکزاد متن کامل آنرا به دست آوردم و آن را ترجمه کردم. سپس ایشان متن ترجمه شدهٔ اینجانب را با متن اصلی (متن آلمانی، که از مراجع مهم تاریخ هنر معاصر است):

Programme Und Manifeste Zur Architektur des 20. Jahrhunderts

مطابقت داده و اشکالات مفهومی آن را رفع کردند، که از ایشان بی‌نهایت سپاسگزارم. در ویراستاری متن ترجمه شده نیز سعی شده است حالت و نوع گرایش ویژه نویسنده تا حد زیادی رعایت شود. یادآور می‌شوم که محتوای متن ترجمه شده به هیچ وجه بیانگر نظریات مترجم نیست و هدف از ترجمهٔ آن صرفاً ارائهٔ یکی از متون مرجع برای دانشجویان و دانش‌پژوهان ایرانی است. بدیهی است که نظرات یکصد سال پیش، امروزه دیگر کارایی چندانی ندارند. ولی باید بدانیم که این مقاله تأثیری شگرف در تحولات هنر و معماری آغاز قرن بیستم داشته است.

1-kasteriung

۲ - البریش نیز از معماران مشهور مکتب هنر نو محسوب می‌شود. - م.

3- Gschinas



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 نشریات
 فصلنامه علمی-پژوهشی
 مطالعات فلسفی، تاریخی و اجتماعی